



پیغام عشق

قسمت صد و نود و سوم





خانم فرزانه از همدان



باسلام برداشتی از برنامه ۸۴۸

بیا ای عارف مُطرب، چه باشد گر ز خوش خویی
چو شعری نور افشانی و زان اشعار برگویی؟

-دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

مولانا در این بیت انسانی که مرکزش عدم شده و فضای درونش گسترش یافته و به بی‌نهایت خدا زنده شده به شعری ستاره‌ای که بیست برابر خورشید نور دارد تشبیه می‌کند. در اینجا عارف به معنی انسانی ست که مرکزش را از هشیاری جسمی رها کرده و عدم کرده بنابراین تماماً من ذهنی را از بین برده و به زندگی تبدیل شده. عارف کسی ست که ذات خود را می‌شناسد و می‌داند که من ذهنی نیست و این گذشته و آینده مجازی ست بنابر این به این لحظه ابدی حرکت کرده و در آنجا ساکن شده. ما از جنس طرب یا شادی بی‌سبب هستیم، شادی بی‌سبب شادی ست که به علت چیزهایی که ذهنمان در بیرون نشان می‌دهد نیست، و از اعماق وجود ما می‌آید.

اصل ما شادی ست وقتی که از این من مجازی جمع می‌شویم و به اصلمان زنده می‌شویم بدون دلیل طربناک می‌شویم و این طرب را در کائنات پخش می‌کنیم . می‌گویند، ای انسانی که در ذهنت گرفتار شدی می‌دانی که تو عارف مطرب هستی؟ مرکز تو نباید یک جسم کوچک باشد، بلکه باید شعری باشد که بیست برابر خورشید پر نور است، یعنی مرکز تو باید نور خدا را پخش کند.

از آن چشم سیاه او، و زان زلف سه تاه او
الا ای اهل هندوستان، بیاموزید هندویی

-دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ما اهل هندوستان یا فضای یکتایی هستیم و می‌خواهیم زندگی کنیم باید فضای درون را باز کنیم و با چشم او چشم عدم ببینیم و با عقل او پیچیدگی های زندگی را حل کنیم نه با عقل من ذهنی و اگر بخواهیم شهروند عالی فضای یکتایی بشویم در این صورت باید از چشم سیاه او، از دید او و عقل او چیزها را یاد بگیریم، نه از عقل من ذهنی یا از طریق تقلید از دیگران.

شهوت رنجور ساکن می بود
خاطر او سوی صحت می رود

چون ببیند نان و سیب و خربزه
در مصاف آید مزه و خوف بزه

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۳۷ و ۶۳۸

می گوید، اگر شهوت بیمار ساکن باشد، یعنی اگر انسان بیمار را تحریک نکنند، و چیزهایی که برای او ضرر دارد به او نشان ندهند، چون پرهیز می کند و نمی خورد حال او کم کم خوب می شود. ولی اگر نان و سیب و خربزه یا هر چیزی که برای او مضر است را ببیند در این صورت مزه آنها او را تحریک می کند و ترس گناه یا همانیده شدن با آنها و همینطور خوردن و ضرر آنها، اینها با هم مبارزه می کنند، پس یا شهوت و یا صبر و پرهیز یکی از اینها بر بیمار غالب می شود.

گر بُودِ صَبَّار، دیدنِ سودِ اوست
آن تَهیجِ طبعِ سستش را نکوست

ور نباشد صبر، پس نادیده به
تیر، دور اولی ز مردِ بی زره

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۳۹ و ۶۴۰

وقتی انسان به وسیله جاذبه های این جهان تحریک می شود، این به هیجان آمدن برای من ذهنی سستش فایده دارد. طرح خدا این است که انسان وقتی به جهان می آید کمی همانیده شود و خدا این اختیار و قدرت را به او داده که صبر و پرهیز را یاد بگیرد، و از خدا کمک بگیرد تا همانیدگی ها را به او نشان بدهد و اگر بسیار صبر کننده باشد این صبر سبب تبدیل او می شود، ولی اگر صبر نداشته باشد بهتر است آن موضوع همانیده را نبیند، برای اینکه اگر کسی به زره صبر و پرهیز و شکر مجهز نباشد نمی تواند مرکزش را عدم کند، و مثل کسی که در جنگ لباس جنگی ندارد مورد اثابت تیر قضا قرار خواهد گرفت.

چون ز گریه فارغ آمد گفت، رو
که تو رنگ و بوی را هستی گرو

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۱

گریه طاوس چنان عمیق و صادقانه بود که همه را به گریه انداخت، وقتی گریه‌اش تمام شد به آن حکیم گفت،
برو تو با این جهان رنگ و بو همانیده هستی. هشیاری رنگی ندارد وقتی ما به عنوان هشیاری همانیده می‌شویم
حس وجود یا رنگ پیدا می‌کنیم و فکر هر همانیدگی در ما یک هیجان ایجاد می‌کند که بوی آن است، پس این
جهان، جهان رنگ و بو یا جهان همانیدگی و دردها و هیجانات است.

آن نمی‌بینی که هر سو صد بلا
سوی من آید پس این بال‌ها؟

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۲

طاوس می گوید، مگر نمی بینی که به خاطر همین بالها صد بلا به سوی من می آید؟ بالهای ما به عنوان طاوس در این جهان بالهای مادی ست که با آنها همانیده هستیم، طاوس می گوید، دلیل اینکه من بالهایم را می کنم این است که نمی توانم جلوی خودم را بگیرم و با آنها همانیده نشوم.

ای بسا صیاد بی رحمت مدام
بهر این پرها نهد هر سوم دام

چند تیر انداز بهر بال ها
تیر سوی من کشد اندر هوا

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۳ و ۶۴۴

ای بسا صیاد بی رحم پیوسته برای این پرها برای من دام می گذارد، بنابراین تیر اندازهای مختلفی برای همین بالها در هوا به سوی من تیر می اندازند.

ما من ذهنی داریم و بیش از حد همانیده هستیم و خاصیت هایی داریم که به نمایش می گذاریم و برای آنها پز می دهیم و نمی دانیم که این کار به نفع ما نیست و ما را در معرض تیرهای گوناگون قرار خواهد داد.

چون ندارم زور و ضبط خویشتن
زین قضا و زین بلا و زین فتن

پس هنر، آمد هلاکت خام را
کز پی دانه، نبیند دام را

-مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۴۵ و ۶۴۸

طاوس می گوید، چون من عمل واهمانش را بلد نیستم نمی توانم جلوی قضا و بلا و فتنه را بگیرم، یک خاصیت خوب یک هنر یک فضیلت برای من ذهنی خام سبب محرومیت از معنویت و مردن در من ذهنی خواهد شد.

اگر کسی هنری دارد که در آن مهارت زیادی دارد و اگر من ذهنی داشته باشد از آن کانال به هلاکت خواهد افتاد. کسی که روی خودش کار کرده و همانیدگی هایش را کم کرده و مرکزش را بیشتر عدم می کند، خام نیست. انسانی که من ذهنی دارد به سوی دانه و یا همانیدگی می رود و می خواهد با بیشتر کردن همانیدگی جلوه گری کند بنابراین دام را نمی بیند، دانه می تواند چشم را نابینا کند و عقل و هوش را از کار بیندازد.

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اتقوا یعنی بترسید، تقوا پیشه کنید، بپرهیزید، یعنی از همانیدگی بپرهیزید و چیزی را در مرکزتان نگذارید. مولانا می گوید، اختیار برای کسی خوب است که او صاحب خودش باشد، پرهیز در ذات عدم است، بنابراین اگر کسی نمی تواند تسلیم شود و صبر و پرهیز داشته باشد، در اینصورت آن سلاح را ندارد، پس باید در اختیار داشتن کمی مواظب باشد. نگوید من اختیار دارم، بهتر است از راهنمایی بزرگی مثل مولانا استفاده کند.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

و اگر توانایی حفظ خود، یعنی پرهیز در تو نیست، مواظب باش و از این حق انتخاب و اختیار استفاده نکن، مگر اینکه دائماً مرکزت عدم باشد و عقل و قدرت و اختیار را از مرکز عدم بگیری. حدیث: در جایی که آدمی دشمنش درونی باشد هیچ گاه آسودگی بال ندارد مگر آن که با پناه جستن به خدا از تقوی و پروا سپری دافع بسازد.

-بوستان سعدی، بخش ۱

به خاک آفریدت خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

چو گردن کشید آتش هولناک
به بیچارگی تن بینداخت خاک

چو آن سر فرازی نمود، این کمی
از آن دیو کردند، از این آدمی

–بوستان سعدی، بخش ۴

بزرگان نکردند در خود نگاه
خدا بینی از خویشتن بین خواه

بزرگی به ناموس و گفتار نیست
بلندی به دعوی و پندار نیست

تواضع سر رفعت افرازدت
تکبر به خاک اندر اندازدت

–بوستان سعدی، بخش ۶

به عزت هر آنکو فروتر نشست
به خواری نیفتد ز بالا به پست

ندانی که برتر مقام تو نیست
فروتر نشین، یا برو، یا بایست

سپاس از توجه همه عزیزان 🙏

فرزانه از همدان



خانم مهردادخت از چالوس



به نام عشق و سلام بر شما پدر مهربان و عزیز و همه دوستان همراه. برداشتی از داستان طاوس به عنوان « بیان آنکه هنرها و زیرکی‌ها و مال دنیا همچون پرهای طاوس عدو جان است.»

مولوی در مثنوی، دفتر پنجم ابیات ۶۴۸ الی ۶۵۹

پس هنر آمد هلاکت خام را
کز پی دانه، نبیند دام را

جناب مولانا در این بیت می‌فرمایند: اگر تو یک انسان خام باشی یعنی مرکزت عدم نشده و با دید من ذهنی‌ات عمل می‌کنی، هر هنر یا فضیلتی داری آنرا با دید من ذهنی‌ات می‌بینی و این فضیلت و هنر می‌توانند باعث هلاکت تو شوند. زیرا تو می‌توانی با آنها همانیده شوی و خودت را در آن هنرها جستجو کنی و آنها مثل دانه‌ای هستند که تو را به دام می‌اندازند و بدون آنکه متوجه شوی، گرفتار آسیب‌هایشان می‌گرددی. مثلاً اگر هنرموسیقی داری و با آن همانیده شوی، مردمی که تو را تایید و تشویق می‌کنند ممکن است غرور و تکبر را در تو پیروانند و یا سطح توقع و انتظار را در تو تقویت کنند که باید در هر جایی یا موقعیتی مورد تایید و احترام مردم و اطرافیان قرار بگیری.

پس بهتر است که انسان راه پرهیز را در پیش گیرد و چیزی را در مرکزش نگذارد. آنوقت اختیارش در دست خودش قرار می‌گیرد و برای کسی که مالک نفس خود باشد این اختیار بسیار نیکوست.

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

حال آیا در این داستان، طاوس قادر به پرهیز بود؟ اینکه با پرهایش خودنمایی نکند؟ البته که نه. و چون قدرت پرهیز را نداشت و مالک هوای نفس خود نبود، پس قدرت انتخاب درستی هم نداشت. ما چطور؟ آیا می‌توانیم از همانیده شدن با داشته‌هایمان پرهیزیم و درست انتخاب کنیم؟ حال مولانای جان ما را راهنمایی می‌کند و حتی هشدار می‌دهد که اگر قدرت حفظ هوای نفس خود را نداری و نمی‌توانی از همانیده شدن پرهیزی، هر ابزاری که باعث همانیدگی توست یعنی آنچه را که در مرکزت می‌گذاری و با آن برای خود و دیگران درد می‌سازی را دور بینداز و اختیار را هم بزار کنار. چون ممکن است درست آنرا بکار نبری و انتخاب صحیحی هم نداشته باشی. مثلا اگر یک کانال تلویزیونی یا حتی در موبایل روی تو اثر مخرب دارد و قدرت نداری که خودت آنرا نبینی پس حذفش کن.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

حال طاوس این بی اختیار بودن و تسلط نداشتن بر هوای نفس را در خود شناسایی می کند و می گوید: این پرها باعث خودنمایی و از دست دادن اختیارم می شوند. پس آنها را از بیخ می کنم تا به جان و روانم آسیب نرسد. ما چطور؟ آیا در چالشهای زندگی می توانیم بر هوای نفس خود مسلط باشیم و با خواسته های آن دست به هر کاری نزنیم؟

جلوه گاه و اختیارم آن پر است
بر گنم پر را که در قصد سر است

ولی انسانی که صبر داشته باشد یعنی در برابر چالشها فضاگشایی کند و آن هنر یا فضیلتی که می تواند عامل همانش او باشد را هیچ فرض کند یعنی آنرا جدی نگیرد، در این صورت با وجود آن هنرها می تواند در شر و گرفتاری نیفتد.

ولی طاوس صبر نداشت و نتوانست زیبایی پر خود را نادیده بگیرد. او فکر می کرد این پرها از طریق دیگران
برایش درد ساز می شوند. آیا ما هم صبر نداریم و هنرهای خود را جدی می گیریم؟

نیست انگارد پر خود را صبور
تا پرش در نکند در شر و شور

پس به انسان صبور که پذیرش دارد و پرهیز از همانیده شدن می کند، بگو پرش را نابود نکند، چون ضرری به او
نمی رساند. حتی اگر تیر تایید و توجه مردم هم به سمتش بیارد، او سپر پرهیز را بکار می برد و مقاومت و قضاوت
هم نمی کند و آسیبی نمی بیند. پس این فضیلتها مثل پر طاوس می توانند بی ضرر باشند. ولی طاوس خودش
متوجه این مطلب نبود. ما چطور؟ آیا مجن یا سپر را برای خود درست کردیم که جلوی جلوه گریها و منیتهای ما
را بگیرد؟

پس زیانش نیست پر، گو: بر مکن
گر رسد تیری، به پیش آرد مجن
-مجن: سپر

آیا ما هم مثل طاوس می‌توانیم اقرار کنیم چونکه صبر نداریم تا این زیبایی‌ها و هنرها را به معرض نمایش نگذاریم، این پرهای زیبا یا هنرهای ما می‌توانند دشمن ما شوند؟ زیرا ممکن است خود را برتر از دیگران بینیم یا با دیگران مقایسه کنیم. مثلاً من نقاشی‌ام بهتر از فلانی است یا آشپزی او مثل آشپزی من نیست و من پزشک ماهرترم و غیره.

لیک بر من پر زیبا دشمنی ست
چونکه از جلوه‌گری صبریم نیست

طاوس می‌داند اگر صبر داشت و بر هوای نفسش مسلط بود و نفسش راهنمایش نمی‌شد، می‌توانست با قدرت اختیار و انتخاب درست خود بر شکوه و جلال خودش بیفزاید. پس ما هم اگر این راه را در پیش بگیریم یعنی صبر و پرهیز داشته باشیم، می‌توانیم به خدا وصل شویم و با این حضور و انرژی و خردی که در آن لحظه دریافت می‌کنیم می‌توانیم کارهای مفید دیگری هم انجام دهیم.

گر بُدی صبر و حفاظم راهبر
بر فزودی ز اختیارم کر و فر

اما طاوس می گوید: من مثل یک کودکم که زود با هر چیزی همانیده می شود و یا مثل مستی هستم که عقل درستی ندارد و ناظر بر ذهن و خواسته هایش نیست. پس مرتب در فتنه و بلا گرفتار می شوم. و شایسته نیست شمشیر را به دست من دهید. یعنی این فضیلتها و زیبایی ها مثل شمشیر برنده عمل می کنند و با آنها به خود و دیگران آسیب می زنم. و این مانع حضور یک انسان هم می شود.

همچو طفلم یا چو مست، اندر فتن
نیست لایق تیغ اندر دست من

اما اگر عقل طاوس مثل آفتاب نور ده بود یعنی قدرت شناسایی به او می داد، می فهمید که کندن پرهایش چاره دردش نبود. بلکه آن پرها و زیباییشان را در مرکزش نمی گذاشت و می بایست از این همانیده شدن پرهیز می کرد تا خودش را در امان نگه دارد.

ولی او گفت: من عقل نور ده ندارم و صلاح خودم را هم درست تشخیص نمی‌دهم. پس چرا همانیدگی‌هایم را در چاه نندازم؟ حال آیا ما هم از عقل تابان و خرد الهی که از مرکز عدم شده می‌آید بهره‌مند هستیم تا با قدرت و اختیار با چیزهای آفل این جهان و هنر و فضیلت‌های خود همانیده نشویم و برای خود و دیگران درد ایجاد نکنیم؟

عقل باید نور ده چون آفتاب
تا زند تیغی که نبود جز صواب

چون ندارم عقل تابان و صلاح
پس چرا در چاه نندازم سلاح؟
از مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۵۸ و ۶۵۹

با سپاس از شما پدر بزرگوار و همه عزیزان بویژه کودکان عشق مهردخت هستم از چالوس



خانم فریده از هلند



با سلام

برداشتی از برنامه ۸۴۸ و ۸۴۹ پاسخ گفتن طاوس آن سایل را

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۶۴۱

در داستان طاوس متوجه شدیم که طاوس که نماد ما انسانهاست، پرها و میله‌های خود را به عمد می‌کند. در حالیکه میله‌های خود را می‌توانیم وسیله‌ای برای رسیدن به حضور استفاده کنیم و تنها ایمن آباد که همان مرکز عدم هست ما را در این راه می‌تواند در امان نگه داره و قادر به خواندن قرآن درونمان کنه. وقتی طاوس متوجه حقیقت شد از روی صدق دل چنان به گریه افتاد که همه را به گریه انداخت.

چون ز گریه فارغ آمد گفت: رو
که تو رنگ و بوی را هستی گرو

آن نمی بینی که هر سو صد بلا
سوی من آید پی این بال ها
-مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴۱ و ۶۴۲

طاوس در جواب اون حکیم میگه: این جهان، جهان هم هویت شدگیها و هیجانات هست. آیا نمی بینی که صدها تیر بلا بصورت تایید و توجه به خاطر زیبایهائی که دارم به سمتم پرتاب میشه؟ و همین زیبایها دام من شده، دام تایید، دام توجه.

چون ندارم زور و ضبط خویشتن
زین قضا و زین بلا و زین فتن

آن به آید که شوم زشت و کریه
تا بوم ایمن درین گهسار و تیه
-مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴۵ و ۶۴۶

قدرت پرهیز و زور معنوی ندارم که هم هویت نشوم، و این تایید و توجه ها تبدیل میشه به تیر قضا و بلا و بصورت ریب المنون وارد زندگیم میشه. پس بهتر که زشت و کریه بشوم تا در امان من ذهنی خودم و دیگران بمانم.

اِیْنَ سِلَاحِ عَجَبٍ مَن شَدَّ اِی فَتًی
عَجَبَ اَرَدَ مَعْجَبَانَ رَا صَد بِلَا

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۷

این زیبایییم که با اون هم هویت شدم باعث غرور و کبر و هلاکتیم شده.

پس هنر آمد هلاکت خام را
کز پی دانه نبیند دام را

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۸

پس هر هنری که ما داشته باشیم، و یا حتی زیبایی ما ثروت ما یا شغل مهمی را که داریم، دام ما می تواند بشود
اگره با اونها هم هویت بشویم.

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

ولی اگه توان پرهیز کردن و هم هویت نشدن با تمام امکانات داده شده توسط خداوند را داشته باشیم، این برای ما بعنوان اختیار، می تونه یک وسیله خوبی باشه در جهت درست استفاده کردن، که هم به خودمان و هم دیگران را کمک کنیم.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

ولی اگه نمی توانی که هم هویت نشوی و شغل مهمی را که داری که می توانی از اون سواستفاده کنی، دور شو، و از قدرت اختیارت استفاده نکن، و در کارها با انسانهای همچون مولانا مشورت کن.

جلوه‌گاه و اختیارم آن پر است
برکنم پر را که در قصد سر است

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۱

ولی اگه نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم که به مردم پزندم از زیبایی خانه‌ام، از جوانیم و.. اختیار حضورم از من گرفته می‌شود.

نیست انگارد پر خود را صبور
تا پرش در ننگند در شر و شور

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۲

خودم را انکار می‌کنم، صبر، پرهیز و درد هوشیارانه می‌کشم تا این امکانات دام من نشوند و منو در بدبختی هم هویت شدن نیاندازند.

پس زیانش نیست پر، گو: برمگن
گر رسد تیری، به پیش آرد مجن

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۳

در این صورت هست که این پرها زیانی به من نخواهند رساند. چرا که سپر صبر و پرهیز را استفاده می‌کنم.

لیک بر من پر زیبا دشمنی ست
چونکه از جلوه‌گری صبریم نیست

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۴

ولی همین امکانت شده دشمنم چون نمی توانم جلوی خودم را بگیرم که به مردم پز ندم.

گر بُدی صبر و حفاظم راهبر
برفزودی ز اختیارم گر و فر

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۵

اگر صبر و پرهیز داشته باشم در برابر اتفاقات و فضاگشایی کنم از هم هویت شدن آنوقت از عقل و خرد زندگی می توانم استفاده کنم و هدایت بشوم. در اینصورت از قدرت اختیار استفاده کردم در جهت هر چه بیشتر به حضور رسیدن.

همچو طفلم، یا چو مست، اندر فتن
نیست لایق تیغ اندر دست من

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۶

و اگه از قدرت اختیارم که صبر و پرهیز است نمی توانم استفاده کنم در جهت هم هویت نشدن، مثل این می ماند که چاقویی را در دست یک بچه بدهی.

گر مرا عقلی بدی و مُنَزَجَر
تیغ اندر دستِ من بودی ظفر

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۷

ولی اگه عقل و خرد زندگی را در اثر فضاگشایی بتوانم در اختیار بگیرم و آنوقت همین قدرت اختیار و هنرها و امکانات مادی یک وسیله پیروزی در برابر من ذهنی می تواند باشد.

عقل باید نُورده چون آفتاب
تا زند تیغی که نبود جز صواب
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۸

چون ندارم عقل تابان و صلاح
پس چرا در چاه نندازم سلاح؟

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۹

حالا که با عدم فضاگشایی اون خرد و دانش خدایی را بدست نیاوردم بس بهتره که این سلاح را در چاه
بیاندازم و خودم را نجات بدم از هم هویت شدن.

در چه اندازم کنون تیغ و مجن
کین سلاح خصم من خواهد شدن

چون ندارم زور و یاری و سند
تیغم او بستاند و بر من زند

-مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۶۰ و ۶۶۱

پس اختیار می‌کنم و تصمیم می‌گیرم که از این پرهام در جهت پز دادن استفاده نکنم. تکیه می‌کنم به اشعار بزرگان و مرکز عدم. در غیر اینصورت هنرم وسیله‌ای خواهد شد که من ذهنی علیه حضور خودم از اونها استفاده کنه.

رغم این نفس قبیحه‌خوی را
که نپوشد رو، خراشم روی را

تا شود کم این جمال و این کمال
چون نماند رو کم افتم در وبال

-مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۶۲ و ۶۶۳

تا این نفس زشت روی من ذهنی نتواند روی حضورم را بیوشانه. دیگه من های ذهنی بهم تایید و توجه نخواهند داد اگه من این قدر جلوه‌گری نکنم. هنرهای خودم را در جهت پز دادن بکار نبرم، نیتم اصلاح خودم باشه، نه فخر فروشی و سواستفاده کردن از موقعیتهام.

چون ندیدم زور و فرهنگ و صلاح
خصم دیدم، زود بشکستم سلاح

تا نگردد تیغ من او را کمال
تا نگردد خنجرم بر من وبال

می‌گریزم، تا رگم جنبان بود
کی فرار از خویشتن آسان بود؟

-مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۶۶ الی ۶۶۸

و چون قدرت پرهیز را در خودم ندیدم متوجه شدم و سلاحم را انداختم، تا همین هنرهام که با اونها هم هویت هستم تیغی در دست به کمال رساندن من ذهنی نباشه. هر چند که فرار از این تمایلات آسان نیست. تا وقتی از این من ذهنیم نبریدم آرام و قرار نخواهم داشت و دشمن خودم خواهم بود.

با احترام فریده از هلند 



آقای نیما از بیجار



به نام خدا سلام آقای شهبازی عزیز

اگر ما حرف نزنیم چه زبانی و چه ذهنی و سکوت کنیم آن ناطق که زندگی است حرف میزند. اگر وقتی دیدی خدا از طریق ما حرف زد به من ذهنی نگاه نکن چون ادعا می کند که من این حرف را زدم و بین چه حرف های خوبی می زنی و چقدر با سواد و دانا هستم و به این طریق من ذهنی بیدار می شود و جلوی خرد و حرف زدن و عمل کردن زندگی را می بندد.

روزن جانم گشادهست از صفا
می رسد بی واسطه نامه خدا

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۲


با تشکر فراوان از استاد شهبازی عزیز و دوستان

نیما از بیجار



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com